

مفهوم و مراتب ولایت در قرآن کریم

شمسی واقف زاده*

چکیده

ولایت، یکی از محورهای مهم بحث‌های قرآن است که به تمامی مراتب، مفاهیم و اقسام آن پرداخته شده است. گاهی ولایت، تصدی و سرپرستی را در شعاع محدود مطرح می‌کند و گاهی دایره‌ای وسیع و گسترده را شامل می‌شود مانند ولایت تکوینی خداوند بر هستی و یا ولایت تشریحی خداوند و پیامبر و امامان معصوم در قانون‌گذاری و فرمان‌روایی بر جامعه، در جایی مسلمانان را از پذیرفتن ولایت و سرپرستی غیر مسلمانان بر حذر می‌دارد و در جای دیگر از جدال و اختلاف منع می‌کند و ایمان را اساس دوستی و ولاء مؤمنان می‌داند. از یک سو ولاء زعامت و حق رهبری اجتماعی و سیاسی را حق ولی امر مسلمین می‌داند و از سوی دیگر ولایت پیامبر را اولی بر مؤمنین از خودشان می‌داند. در برخی آیات سخن از ولایت جزئی و خاص است مانند ولایت بر میت و یا ولایت بر قصاص که اختصاص به بستگان نزدیک دارد و در برخی دیگر به ولایت کلی و گسترده که همان تدبیر سیاسی جامعه است می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ولایت، خداوند، رسول الله، امام معصوم، اولی الامر، ولایت فقیه، تکوین،

تشریح.

مقدمه

«ولایت» یکی از اساسی‌ترین اصول معنوی، اجتماعی، سیاسی و مسلکی اسلام است که در قرآن مجید به صورت مهم‌ترین و حساس‌ترین «اصل عملی دین» به شکل‌های متنوع و گوناگون و گسترده‌تر از هر بحث دیگری تشریح و تفسیر شده است. گوش شیعه با کلمه ولایت کاملاً آشناست به طوری که در دعاها، روایات و افکار رایج و عمومی، مسئله‌ای به نام ولایت با قداست و احترام توأم است.

ما به عنوان یک شیعه خود را دارای ولایت می‌دانیم و دعا می‌کنیم که خدا ما را با ولایت بدارد و با ولایت بمراند، چرا که: هر کس ولایت ندارد، نمازش، روزه اش و عبادتش مورد قبول نیست. مسئله ولایت در دنباله بحث نبوت قرار دارد. چنانچه اگر ولایت نباشد نبوت هم ناقص می‌ماند. از آنجایی که فلسفه نبوت، تکامل انسان و تخلّق او به اخلاق الله است. برای به اجرا درآوردن چنین هدف والایی نیاز به یک جامعه اسلامی است، جامعه اسلامی آن جامعه و تمدنی است که در رأس آن جامعه، خداوند حکومت کند، قوانین آن جامعه قوانین خدایی باشد و حدود الهی در آن جامعه جاری شود. اگر جامعه را به شکل مخروطی فرض کنیم در رأس مخروط، خدا است و پایین‌تر از خدا همه انسان‌ها هستند.

روابط اجتماعی، اقتصادی و... را دین خدا تعیین می‌کند، به اجرا درمی‌آورد و پشت این قوانین می‌ایستد. در این جامعه، سر رشته حکومت به دست نایب خدا یعنی رسول الله است که مقررات را وضع و اجرا می‌کند و هدایت و رهبری و اداره جامعه را به عهده می‌گیرد. بعد از رحلت پیامبر نیز نیاز است این رهبری الهی ادامه پیدا کند چرا که قوانین الهی و دین، نیازمند یک قدرت اجرایی و یک سرپرست و ولایت اجتماعی است. لذا پس از پیامبر این اختیارات به جانشینان بر حق او (امام معصوم) سپرده شد.

در زمان غیبت امام معصوم نیز این نیاز به طور کامل احساس می‌شود، زیرا جاودانگی دین مقدس اسلام و ضرورت سرپرستی امت اسلام از یک سو و پدید آمدن نیازمندی‌های نو از سوی دیگر ایجاب می‌کند که برای تبیین ابعاد مختلف دین طبق مقتضیات زمان و حفظ





جامعه اسلامی از متجاوزین، سرپرستی معرفی شود تا اسلام و مسلمین را به طور شایسته رهبری کند. ضرورت نیاز انسان به وجود رهبر به عنوان مجری به قدری مهم است که حتی وجود رهبر غیر عادل، بهتر از فقدان رهبر است.

معنای لغوی ولایت

پیش از بحث در معنای اصطلاحی ولایت، می باید به معنای لغوی ولایت بپردازیم و مشخص کنیم که آیا این واژه معنای واحد یا معنای متعددی دارد؟ آیا این معنای متعدد مشترک لفظی هستند یا همگی تعابیر مختلف از معنای واحدی هستند (مشترک معنوی)؟

واژه ولایت از ریشه «ول-ی» مشتق شده است. این واژه و سایر مشتقاتش در معنای متعددی استعمال شده اند. در صحاح جوهری، معنای قرب و نزدیکی، سیاست کردن و سیاست شدن، سلطنت و سرپرستی به چشم می خورد (الجوهری، ۱۹۹۰: ۲۹۵) و در مقاییس اللغه، علاوه بر معنای یاد شده، به معنای دیگری همچون: صاحب، هم پیمان، ناصر، همسایه، سزاوار و شایسته نیز اشاره شده است (ابن فارس، ۲۰۰۲، ج ۶: ۱۰۸).

اما صاحب لسان العرب، در مورد معنای این واژه و سایر مشتقاتش از زبان دیگر لغویان چنین می گوید: «ولی، از اسماء خداوند است به معنای ناصر و گفته شده: ولی، به معنای متولی امور عالم و خلائق نیز می باشد و از دیگر اسماء خداوند والی است، یعنی مالک همه اشیاء و کسی که در تمام چیزها تصرف دارد. ابن اثیر می گوید: کلمه ولایه، اشاره به تدبیر، قدرت و فعل دارد و مادامی که این سه در کنار هم جمع نیاید، اسم والی بر او اطلاق نمی شود. اما ابن سکیت معتقد است: ولایت به کسر «واو» به معنای سلطنت و قدرت و ولایت به فتح «واو» به معنای نصرت و یاری است. سیبویه می گوید: ولایت به فتح «واو» مصدر و به کسر «واو» اسم است مثل «اماره» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۴۰۵).

با توجه به آنچه که در معنای لغوی واژه «ولی» گذشت شاید بهترین تفسیر را در مفردات راغب اصفهانی بتوان یافت. او در تحلیل خود از این ریشه می گوید:

«واژه ولی آن گاه معنا پیدا می کند که دو چیز به گونه ای در کنار هم قرار گیرند و به هم بچسبند و پیوند خورند که هیچ امر سوم بیگانه با آن دو، میان شان را از هم نگسلد»
(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۳۳).

درباره این ریشه می توان گفت چون توجه هر انسانی به امور محسوس پیرامون خود زودتر معطوف می شود، انسان به هم پیوستگی و اتصال را نخست در امور محسوس تجربه کرده است و برای آن واژه «ولاء» و «توالی» را قرار داده است و آن گاه با توسعه این مفهوم محسوس، آن را در امور غیر مادی و نامحسوس مانند محبت و نصرت و تدبیر - در هر جا که نوعی از قرابت و پیوند حضور داشته - در قالب استعاره به کار برده است. نمونه این پیوند را در عرصه روابط اجتماعی انسان ها نیز می توان مشاهده کرد، پیوند و قرابت نسبی، پیوند عاطفی و محبت آمیز، پیوند از جنبه تعهد و پیمان، نمونه هایی از این روابط به هم پیوسته است که از درون آن انواع متفاوتی از «ولایت» مانند «ولایت حب»، «ولایت نصرت»، «ولایت خلف» و «ولایت حکم» و ... متولد می شود. این موارد را نمی توان معانی گوناگون ولایت دانست که در هر یک وضع لغوی جداگانه ای را طلب کند، بلکه همان پیوند و پیوستگی به عنوان نقطه مشترک در همگی حضور دارد و این پیوند و قرابت است که موجب می شود نوعی حق تصرف و مالکیت تدبیری میان دو طرفی که با هم پیوند خورده اند پدید آید و کسانی که از گردونه پیوند خارجند، دارای چنین اولویت و حق تصرفی نباشند. همین پیوند و پیوستگی پدید آورنده اولویت و حق تصرف به عنوان جوهره اصلی مفهوم «ولایت» است که آن را به یک مشترک معنوی تبدیل می کند و نشان می دهد که آنچه فرهنگ نویسان به عنوان معانی ولایت می شمرند مانند محبت، نصرت، سلطان و قیام به امر موجب آن نمی شود که ولایت را مشترک لفظی بدانیم و آن را از حیثه مشترک معنوی بیرون برانیم (جعفر پیشه فرد، ۱۳۸۱: ۲۵).



معنای اصطلاحی ولایت

در سه علم عرفان، فقه و کلام از ولایت بحث می‌شود:

۱. ولایت عرفانی که خود بر سه قسم است: ولایت الهیه، ولایت بشریه و ولایت ملکیه.

۱-۱. ولایت الهیه: از سویی نصرت بما سوی است و از سوی دیگر تصدی تکوینی عالم وجود است. ولایت الهی در همه مخلوقاتش جاری است. هر چند علاوه بر این ولایت عامه، خداوند بر بعضی بندگانش ولایت خاصه نیز دارد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا».

۱-۲. ولایت ملکیه: این نیز به معنای نصرت است. ملائک بر سه صنف هستند: ملائک مهیمه، ملائک مسخره و ملائک مدبّر. این فرشتگان کارگزاران عرش الهی در اداره جهان هستند.

۱-۳. ولایت بشریه بر دو قسم است: ولایت عامه و ولایت خاصه.

الف) ولایت عامه: گاه به معنی تولی و تصدی بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر است، گاه به معنی ولایت عموم مؤمنین صالح بر حسب مراتبشان است و گاه به معنای ولایت مطلقه است.

ب) ولایت خاصه: هرگاه عارف در سلوک معنوی خود پس از طی سفر از خلق به حق به مقام رفیع «فنا فی حق» برسد، به چنین ولایتی دست می‌یابد. به عبارت دیگر ولایت خاصه، «فناء فی الله، ذاتاً، صفهً و فعلاً» می‌باشد. دشواری رسیدن به چنین مقامی باعث می‌شود تا آن را ولایت خاصه بنامند. هرگاه در عرفان به شکل مطلق از ولایت یاد می‌شود، مراد همین ولایت بشریه خاصه است (ابن عربی، ۱۹۹۴، ج ۱۴: ۵۱۴).

۲. ولایت کلامی: شیعه معتقد است اگر چه با رحلت رسول اکرم (ص) وحی منقطع و نبوت ختم می‌شود، اما از آنجا که قرآن کریم متکفل خطوط کلی اسلام است و جزئیات و تفصیلات بسیاری از احکام الهی ذکر نشده است، این خطوط کلی نیازمند تبیین و تشریح معصومانه است. لذا کسانی از جانب خداوند عهده دار تبیین معصومانه وحی و تفصیل احکام الهی گشته‌اند. این افراد منصوب از جانب خداوند که توسط پیامبر (ص) به مردم معرفی شده‌اند، در کلام شیعه، «امام» یا «ولی» نامیده می‌شوند (مطهری، ۱۳۷۰: ۶۶).

۳. ولایت فقهی: به معنی سلطه بر دیگری و یا دیگران از لحاظ جانی، مالی یا هر دو به حکم عقل و یا شرع به عنوان اصلی و یا عارضی (به حکم اولی یا ثانوی) می باشد (موسوی خلخالی، ۱۳۶۱: ۱۸۸).

در همین جا لازم است به این نکته مهم اشاره شود که در حکومت ولایی و ولایت فقیه مراد از ولایت، ولایت کلامی است یعنی ولایت به همان معنا که در علم کلام در مورد معصومین به کار می رود. به عبارت دیگر ولایت فقیه در امتداد خط امامت قرار دارد و قبل از آنکه در فقه مطرح شود، یک مسئله کاملاً کلامی است و در علم کلام باید مطرح شود، سپس به خاطر شاخ و برگ های اجرایی آن در فقه نیز مطرح شود، چرا که ولایت فقیه در امتداد مسئله امامت است و مسئله امامت امتداد مسئله نبوت است و همان استدلال های عقلی و بخشی از استدلال های نقلی که در مسئله نبوت و امامت هست، در مسئله ولایت فقیه نیز جاری است (محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۸: ۱۹).

انواع ولایت

شهید مطهری معتقد است در اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت. یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترک کنند و از طرف دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند. ولاء اثباتی اسلام نیز به نوبه خود بر دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد: ولاء محبت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرف یا ولایت تکوینی (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۶).

منظور از «ولاء منفی» آن است که قرآن کریم، مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت بر حذر داشته است، نه از باب اینکه دوست داشتن انسان های دیگر را بد بداند و طرفدار بغض مسلمان نسبت به غیرمسلمان باشد بلکه دینی که پیغمبرش «رحمة للعالمین» است، کار نیک را منحصر در مسلمین نمی داند، اما آنچه مسلم است آنکه مسلمانان نباید از دشمن غافل باشند، تظاهر دشمن به دوستی، آنها را فریب ندهد. لذا



قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا

جَانَّتْكُمْ مِنَ الْحَقِّ...» (ممتحنه: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقی که شما را آمده است کافر شده اند.

ولاء اثباتی عام: اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقلی زندگی کنند، نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند شود. قرآن می فرماید:

«...وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ...» (انفال: ۴۶)

با یکدیگر نزاع نکنید و اختلاف نداشته باشید که سست و ضعیف خواهید شد و خاصیت خود را از دست خواهید داد.

جدال و اختلاف، کیان و شخصیت جامعه اسلامی را منهدم می کند. ایمان، اساس دوستی، وداد و ولاء مومنان است. قرآن کریم می فرماید:

«الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ...»

(توبه: ۷۱)

مردان مؤمن و زنان مؤمن بعضی ولی بعضی دیگرند، به معروف امر می کنند و از منکر باز می دارند. به موجب اینکه مؤمنان به یکدیگر نزدیک هستند، حامی، دوست و ناصر یکدیگرند و به سرنوشت هم علاقه مندند، آنها درحقیقت به سرنوشت خود که یک واحد را تشکیل می دهند علاقه می ورزند، از این رو امر به معروف می کنند و یکدیگر را از منکر و زشتی ها باز می دارند. این دو عمل (امر به معروف و نهی از منکر) ناشی از وداد ایمانی است و لذا این دو جمله - یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر - بلافاصله به دنبال بیان ولاء ایمانی مسلمانان واقع شده است. علاقه به سرنوشت اشخاص از علاقه به خود آنها سرچشمه می گیرد. اگر انسان نسبت

به افرادی بی علاقه باشد، در مقابل اعمال و رفتار آنها بی تفاوت است، اما آنجا که علاقمند است، محبت ها و مودت ها او را آرام نمی گذارند و لذا در آیه شریفه با کیفیت خاصی امر به معروف و نهی از منکر را به مسئله ولاء ارتباط داده است (مطهری، ۱۳۶۹: ۲۷).

قرآن در آیه شریفه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...» (فتح: ۲۹): محمد، پیامبر خدا و کسانی که با اویند بر کافران سخت اند و با یکدیگر مهربان، هم به ولاء نفی اشارت دارد و هم به ولاء اثباتی عام، از این رو ما را متوجه می کند که دشمنان اسلام در هر زمان سعی دارند روابط مسلمین با غیر مسلمین صمیمانه و روابط خود مسلمانان به بهانه های مختلف از جمله اختلافات فرقه ای، روابط خصمانه باشد.

ولاء اثباتی خاص: ولاء اهل بیت علیهم السلام است که خود به انواع دیگری تقسیم می شود: الف) ولاء محبت یا ولاء قرابت به این معنی است که اهل بیت، ذوی القربای پیغمبر اکرم اند و به مردم توصیه شده است که نسبت به آنها به طور خاص، محبت بورزند و آنها را دوست بدارند، قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، إِلَّا مَوَدَّةَ ذِي الْقُرْبَى» (شوری: ۲۳)

و علت آن است که این رشته محبت، مردم را به اهل بیت پیوند واقعی می دهد تا از آثارشان، سخنانشان، تعلیماتشان و از سیرت و رویشان استفاده کنند. از سوی دیگر ولاء محبت مختص شیعیان نیست بلکه سایر فرق اسلامی نیز بدان اعتقاد دارند، امام شافعی از ائمه چهارگانه اهل سنت در اشعار معروف خود می گوید:

إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيُشْهَدْ الثَّقَلَيْنِ إِنِّي رَافِضِي

اگر محبت آل محمد انکار دین شمرده می شود، پس ای جن و انس گواهی دهید که من منکر

دین هستم. (فخررازی، بی تا، ج ۲۷: ۱۶۶)

و هم او می گوید:

يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ



يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرَانِكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

ای اهل بیت رسول، دوستی شما از جانب خداوند واجب است، که در قرآن آن را نازل کرده است. این فخر بزرگ شما را بس، که درود بر شما جزء نماز است و هر کس بر شما درود نفرستد نمازش باطل است.

بنابراین در مسئله ولاء محبت، شیعه و سنی با یکدیگر اختلاف نظر ندارند. این نوع ولاء اگر به اهل بیت نسبت داده شود و آنها را صاحب ولاء بخوانیم، ولاء قرابت نامیده می شود و اگر به مسلمانان از نظر وظیفه نسبت دهیم، ولاء محبت نامیده می شود (مطهری، ۱۳۶۹: ۴۴).

ب) ولاء امامت و پیشوایی و مقام مرجعیت دینی یعنی مقامی که دیگران باید از آن پیروی کنند، او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند و به عبارت دیگر زعامت دینی است. چنین مقامی مستلزم عصمت است، چنین کسی قول و عملش برای دیگران سند و حجت است و این همان است که قرآن می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»

(احزاب: ۲۱)

برای شما در فرستاده خدا الگویی نکوست برای آنان که امیدوار به خدا و روز دیگرند و خدا را بسیار یاد می کنند.

در این آیه رسول الله را الگویی معرفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقتان را با رفتار و اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند و این خود دلیل عصمت آن حضرت از گناه و خطا است. زیرا اگر ممکن بود گناه و خطایی از او صادر شود دیگر جا نداشت خدای متعال او را پیشوا و مقتدا معرفی کند. این مقام پس از پیغمبر به اهل بیت رسید و بر طبق حدیث «ثقلین» که اکثر علمای اهل سنت در کتب سیره و تاریخ و کتب روایت خود نقل کرده اند، اهل بیت را به پیشوایی و امامت برگزید و فرمود:

«أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ...»

در اینجا پیغمبر اهل بیت را درست قرین و توأم کتاب خدا قرار می دهد و خداوند درباره

کتابش می فرماید:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت: ۴۲)

باطل و نادرستی نه از پیش رو نه از پشت سر به آن راه نمی یابد.

اگر اهل بیت گرد باطل و نادرستی می گشتند، این چنین قرین و توأم کتاب خداوند قرار نمی گرفتند و اگر همچون نبی اکرم از گناه و خطا معصوم و منزّه نمی بودند این چنین به جای وی پیشوا و مقتدا نمی شدند. امامت و پیشوایی دینی به طوری که آنچه پیشوا می گوید و هر طور عمل می کند سند و حجّت الهی تلقی شود، نوعی ولایت است زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است. به طور کلی هر معلم و مربی از آن جهت که معلم و مربی است، ولی و حاکم و متصرف در شئون متعلم است چه رسد به معلمی که از جانب خداوند این حقّ به او داده شده باشد. آیه شریفه زیر ناظر به چنین ولایتی است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

(مائده: ۵۵)

ولی شما خدا است و فرستاده اش و آنان که ایمان آورده اند، کسانی که نماز را به یا می دارند و زکات را در حال رکوع ادا می کنند.

این نوع از ولاء را اگر به امام نسبت دهیم به معنی حق پیشوایی و مرجعیت دینی است و اگر به افراد امت نسبت دهیم به معنی پذیرش و قبول این حق است.

ج) ولاء زعامت یعنی حق رهبری، اجتماعی و سیاسی، اجتماع نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم باشد «ولی امر مسلمین» است. پیامبر اکرم در زمان حیات خودشان ولی امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان به اهل بیت رسیده بود. آیات کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» (مائده: ۵۵) و «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب: ۶)، ناظر به چنین ولایتی است.

د) ولاء تصرف یا ولاء معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است.



نظریه ولایت تکوینی از یک طرف مربوط است به استعدادهای نهفته در انسان و کمالاتی که این موجود شگفت، بالقوه دارد و می تواند به فعلیت برسد، از طرف دیگر به رابطه این موجود با خدا مربوط است. مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نایل می شود و اثر وصول به مقام «قرب» این است که معنویت انسانی، که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می شود و با داشتن آن معنویت (قافله سالار معنویات) مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می شود. زمین هیچ گاه از ولیی که حامل چنین معنویتی باشد و به عبارت دیگر از «انسان کامل» خالی نیست. از نظر شیعه در هر زمان یک انسان که نفوذ غیبی دارد بر جهان، انسان، ارواح و نفوس و قلوب ناظر است و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است، همواره وجود دارد و به این اعتبار نام او «حجت» است. بعید نیست آیه کریمه «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» نیز ناظر به این معنی از ولایت بوده باشد (مطهری، ۱۳۶۹: ۵۶-۵۸).

مراتب ولایت

سرپرستی امور دیگران، مراتبی دارد:

مرتبۀ کامله آن ولایت خداست نسبت به بندگانش، که ولایت تکوینی و تشریحی همه آفریده ها و انسان ها مخصوص اوست:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره: ۲۵۷)

مرتبۀ دیگر آن ولایت بعضی از پیامبران و امامان نسبت به مؤمنان است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

(مائده: ۵۵)

و مرتبۀ نازله آن، ولایت فقیه عادل است:

«ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامَ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ»

(حرانی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)

«أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا»

(حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، باب ۱۱، حدیث ۹)

و مرتبه نازل تر آن، ولایت پدر و جد است نسبت به صغیر و مجنون و غیره:
 «...فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلُكَهُ فَلَئِمْلِلَ وَلِيِّهِ بِالْعَدْلِ...»

(بقره: ۲۸۲)

و از همه نازل تر، ولایت عدول مؤمنین است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»

اما ولایت انبیاء و امامان (ع) دارای اهمیت ویژه ای در اسلام است که در روایت زراره از امام باقر (ع) چنین می خوانیم:

«بِنَبِيِّ الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزُّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ قُلْتُ: وَآيُ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوِلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۸).

لازم است برخی از مراتب مذکور با تفصیل بیشتری بررسی شود.

ولایت خداوند

بر اساس جهان بینی اسلامی، جامعه باید تحت ولایت الله قرار گیرد و هر نوع ولایت و سرپرستی غیر از ولایت خدا نفی و مردود شود، زیرا همان طور که همه موجودات تحت سرپرستی خداوند به سیر و حرکت خود ادامه می دهند، انسان هم از این قانون کلی و سنت الهی مستثنی نیست و باید در ولایت خدا قرار گیرد تا سیر و حرکتش با نظام کلی جهان هماهنگ باشد. انسان جزئی از جهان هستی است و اگر این حقیقت را بپذیریم که جهان با ولایت و تدبیر خداوند برپاست، ناچار باید انسان هم از قانون کلی جهان تبعیت کند و تنها ولایت خداوند را بپذیرد با این فرق که موجودات دیگر، به طور طبیعی و تکوینی و بدون اختیار مشمول ولایت و تدبیر خداوند هستند ولی انسان در این بعد با آزادی و انتخاب، این





سرپرستی و ولایت را می‌پذیرد. این نوع ولایت که حکومت قانون است، ولایت تشریحی نام دارد و لذا در قرآن با واژه «أخذ» یعنی گرفتن همراه شده است تا روشن شود که نیاز به پذیرش و انتخاب دارد. این جامعه باید خود را از حکومت طاغوت‌ها رهایی دهد و ولایت خداوند را بپذیرد تا به نور و رشد و کمال مطلوب نایل شود. در آیات زیادی از قرآن کریم هرگونه ولایت غیر از ولایت الله نفی شده است از جمله آنها:

«قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (انعام: ۱۴)

بگو آیا غیر از خدا را ولی خود قرار دهم، خدایی که پدید آورنده آسمان و زمین است. در این آیه ولایت تشریحی خداوند بر جامعه، بر ولایت تکوینی او یعنی آفرینش زمین و آسمان متکی شده است و چنین استفاده می‌شود که تنها او که پدید آورنده آسمان و زمین است سزاوار حکومت و سرپرستی انسان است.

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ...» (عنکبوت: ۴۱)

مثل کسانی که به غیر از خداوند اولیایی را برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب می‌کند و حال آنکه سست‌ترین خانه، خانه عنکبوت است.

بنابراین جامعه ای که با نظام غیر الهی اداره می‌شود و غیر خدا بر آنان حکومت دارد، بنیانی محکم و اساسی ندارد و همچون خانه عنکبوت پایه‌ها و اندامی سست و لرزان دارد و در مقابل خطرات نمی‌تواند مقاوم باشد (مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۶۵: ۱۸). در ادامه بحث ولایت خداوند لازم است اشاره ای به ولایت‌های سه‌گانه زیر نیز داشته باشیم:

ولایت تکوینی، ولایت بر تشریح، ولایت تشریحی

- ولایت تکوینی: یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها، مانند ولایت انسان بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود ولایت دارد مانند نیروی وهمی و خیالی و نیز قوای تحریکی خویش مانند شهوت و غضب

و نیز بر اعضاء و جوارح سالم خود ولایت دارد، اگر دستور دیدن می دهد، چشم او اطاعت می کند و اگر دستور شنیدن می دهد گوش او اطاعت می کند و ...

از این رو، ولایت تکوینی (رابطه علی و معلولی)، هیچ گاه تخلف بردار نیست و نفس انسان اگر اراده کند که صورتی را در ذهن خود ترسیم کند، اراده کردنش همان و ترسیم کردن و تحقق بخشیدن به موجود ذهنی اش همان، نفس انسان، مظهر خدایی است:

«أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یونس: ۸۲)

و لذا هرگاه چیزی را اراده کند و بخواهد باشد، آن چیز با همین اراده و خواست، در حیطة نفس، موجود و متحقق می شود. «ولی» واقعی و حقیقی اشیاء و اشخاص که نفس همه انسان ها در ولایت داشتن مظهر اویند، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است، چنانکه در قرآن کریم ولایت را در وجود خداوند منحصر می کند و می فرماید:

«فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری: ۹)

- **ولایت بر تشریح:** همان ولایت بر قانون گذاری و تشریح احکام است؛ یعنی اینکه کسی، سرپرست جعل قانون و وضع کننده اصول و مواد قانونی باشد.

این ولایت در دایره موجودات واقعی و تکوینی نیست و در حیطة قوانین است، اگر چه نسبت به وضع قانون تخلف پذیر نیست لیکن در مقام امتثال، قابل تخلف و عصیان است زیرا انسان بر خلاف حیوانات، آزاد آفریده شده و می تواند هر یک از دو راه عصیان و اطاعت را انتخاب کند و در عمل آن را بیاماید. از آنجایی که تنها قانون کامل و شایسته برای انسان، قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خدای عالم و حکیم مطلق باشد و لذا، ولایت بر تشریح و قانون گذاری، منحصر به ذات اقدس الله است. چنانکه قرآن کریم در این باره فرموده است:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف: ۶۷)

- **ولایت تشریحی:** یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریح و قانون، بلکه ولایتی است در محدوده تشریح و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است:





یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعه خردمندان (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۲۴-۱۲۵).

ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه خردمندان

ولایت در محدوده تشریح، در قرآن کریم و در روایات اسلامی، گاهی به معنای تصدّی امور مردگان یا کسانی که بر اثر قصور علمی یا عجز علمی یا عدم حضور، نمی توانند حق خود را استیفا کنند آمده و گاهی به معنای تصدّی امور جامعه انسانی است. به عنوان نمونه، فرمایش رسول خدا (ص) در واقعه غدیر خم:

«الَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۲۷: ۲۴۳، ح ۱)

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۹۵، ح ۳)

و همچنین آیاتی مانند:

«الَّتَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب: ۶)

«أَتَمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

(مانده: ۵۵)

بازگو کننده ولایت و سرپرستی و اداره امور جامعه اسلامی است و از سوی دیگر آیاتی نظیر:

«مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (اسراء: ۳۳)

«أَهْلُهُ ثُمَّ لِقَوْلِنَ لَوْلِيَهُ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» (نمل: ۴۹)

«فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمَلَّ هُوَ فَلْيُمَلِّ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ»

(بقره: ۲۸۲)

درباره ولایت و سرپرستی مردگان، سفیهان و مججوران است (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۳۶).

ولایت و حکومت پیامبر

گفته شد حکومت و ولایت مخصوص ذات احدیت و خداوند تعالی است، اما در اینجا این سؤال مطرح است که ولایت خداوند چگونه عملی می شود؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: حکومت خداوند حکومت قانون اوست. خداوند این قوانین را به وسیله پیامبرانش به بشر می رساند و برای اجرای آن حکومت را به انبیاء و رسل خویش تنفیض می کند. روی همین اصل است که ما حکومت را یک موهبت الهی می دانیم که از ناحیه خداوند به رسمیت شناخته شده است. خدای تعالی می فرماید:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»

(آل عمران: ۲۶)

بگو ای رسول، خداوند مالک ملک است و این سلطنت را به هر کس که بخواهد، می دهد و از هر کس که بخواهد باز می ستاند.

و در جای دیگر می فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا» (ص: ۲۶)

ای داوود ما تو را خلیفه و نماینده خود بر روی زمین قرار دادیم تا اینکه تو در میان مردم به حق داوری نمایی. ای داوود حکومت کن و هرگز راه خودکامگی را پیش مگیر و از هوی و هوس های نفسانی پیروی ننما. چون پیروی از هوا و هوس تو را از راه صراط مستقیم خداوند منحرف می کند و برای آنهایی که راه خدا را گم می کنند عذاب شدیدی است به خاطر آنکه روز قیامت را فراموش کردند. امام خمینی (ره) می فرماید: «اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود، خداوند تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است. خلیفه الله فی الارض نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود» (امام خمینی، بی تا: ۴۷).





این حکومت مانند حکومت کردن پادشاهان، سلاطین و حکم رانان که بر سریر قدرت تکیه می زنند نیست، بلکه حکومت الهی است. حکومتی که مجری نیز خودش تابع است و باید فرامین الهی را شدیدتر اجراء کند. خداوند طی حکمی، کسانی را که از اطاعت فرامین الهی و پیامبرش سرباز زنند، کافر خوانده است و چنین می فرماید:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ» (آل عمران: ۳۲)

بگو: خدا و رسولش را اطاعت کنید و اگر سر باز زنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد.

از آنچه گذشت چنین برمی آید که: فقط خداوند متعال ولی انسان ها و مؤمنین است، لذا تبعیت از دستور غیر خداوند مشروط به اذن خداست او می تواند این حق را به هر کسی بدهد و هر کسی را که شایسته می داند در سمت ولایت و رهبری نصب کند. انبیاء و پیامبران الهی کسانی هستند که با تحدی و اعجاز، رسالت آنها از طرف خداوند اثبات شده و بر پیروی و اطاعت از آنها فرمان داده شده است (رجالی تهرانی، ۱۳۸۲: ۸۸). چنانچه در قرآن کریم می خوانیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۱)

و نیز آمده است:

«وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰)

مقدم بودن ولایت خدا و رسول بر ولایت مردم

در قرآن به آیاتی برمی خوریم که مسئله مقدم بودن ولایت خدا و رسول را بر ولایت مردم نسبت به خود و اموال و شئون دیگر مطرح می کنند:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب: ۳۶)

اگر خدا یا رسول خدا کاری را انجام دادند اینکه بر مرد و زن مؤمن جایز نیست، نسبت به آن کار انجام شده اختیاری داشته باشند و کسی که خدا و رسول را عصیان کند در گمراهی آشکاری واقع شده است.



آنچه از این آیه استفاده می‌شود، این است که اراده خدا و رسول بر اراده دیگران مقدم است و هر کاری را که خدا و رسول انجام دادند دیگری را در آن اختیاری نیست.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۶)

پیغمبر به مؤمنین از خود آنها سزاوارتر است.

یعنی سلطنت پیامبر بر نفوس مؤمنین از سلطنتی که خود آنها بر خود دارند، اقوی و اولی است. بنابراین آیه، رسول خدا هم در جان مردم و هم در مال مردم می‌تواند تصرف کند. آنچنان که خود آنها حق تصرف دارند، بلکه حقی که رسول خدا دارد، اقوی و اولی است. البته باید توجه داشت که هیچ‌گاه رسول خدا بر خلاف مصالح عمومی و موازین اسلامی در موردی تصرف نخواهد کرد.

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا

قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵)

قسم به خدای تو، ایمان نمی‌آورند تا تو را حکومت دهند در آنچه که مورد اختلاف آنها است. سپس نیابند در پیش خود ناراحتی از آنچه را که تو قضاوت کرده‌ای و تسلیم شوند تسلیم شدنی. این آیه نیز ولایت رسول خدا را در قضاوت‌ها و حکومت‌ها و حل و فصل اموری که مورد نزاع و اختلاف است ثابت می‌کند و لازم می‌داند تسلیم همه را در مقابل حکم رسول خدا (طاهری خرم آبادی، ۱۳۷۹: ۴۰-۴۱).

علل وضع «اولی الامر» از جانب خداوند

از آنجا که رهبری، یک امر ضروری برای جوامع بشری است، از این رو بعد از رحلت پیامبران الهی نیاز به آن است که این سرپرستی و رهبری الهی ادامه پیدا کند. علاوه بر این برهان عقلی که در ضرورت تداوم رهبری الهی وجود دارد، برهان دیگری نیز با استعانت از آنچه به وحی الهی نازل شده است می‌توان اقامه کرد، زیرا گذشته از یک دسته مسایل فردی که در دین مطرح است، یک سلسله دستورات اجتماعی درون مرزی نظیر حدود و دیات و قصاص



و تعزیرات و امثال آن و یک سلسله دستورات اجتماعی برون مرزی مانند جهاد، دفاع و مانند آن نیز در دین وجود دارد. خود این دستورات نشان دهنده آن است که دین نیازمند به یک قدرت اجرایی و یک سرپرستی و ولایت اجتماعی است. در قرآن کریم و احادیث پیامبر و اهل بیت (ع) بر این امر تصریح شده است، چنان که می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)

همچنین حضرت رسول اکرم در غدیر خم از واژه «مولا» و ولایت استفاده کرده و درحالی که علی (ع) را نشان می داد فرموده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را به عنوان وصی و جانشین خود معین کردند، همان گونه که پیش تر بر این امر تصریح کرده بودند. آنگاه که در مقابل بنی هاشم دست بر شانه علی (ع) گذاشت و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» لذا امامت و ولایت چنان که بعضی معتقدند، یک امر برون دینی نیست که اختیار تعیین امام و ولی هم با مردم باشد، بلکه یک امر مسلم درون دینی است (رجالی تهرانی، ۱۳۸۲: ۸۹).

در این خصوص امام رضا (ع) می فرماید: «اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است؟ جواب داده خواهد شد چون مردم بر طبقه مشخص و معینی نگه داشته شده اند و دستور یافته اند که از این طریق تجاوز نکنند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد و از طرفی این امر به تحقق نمی پیوندد، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری برایشان گماشته شود که عهده دار این امر باشد زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد و علت دیگر اینکه ما هیچ یک از ملت ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی بینیم که جز به وجود یک بر پا نگهدارنده نظم و قانون توانسته باشد به حیات خود ادامه دهد و باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخصی هستند. بنابراین در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم را بی رهبر رها کند، زیرا خدا می داند که به رهبری اوست که با دشمنانشان

می‌جنگند، درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند، نماز جمعه و جماعت را بر گذار می‌کنند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌کنند.

باز از جمله آن علل و دلایل، این است که اگر برای آنان، امام بر پا نگهدارنده نظم و قانون، تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد و آیین از میان خواهد رفت و سنن و احکام اسلامی دگرگون و وارونه خواهد شد، بدعت گذاران چیزها در دین خواهند افزود و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که علاوه بر این که با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند باز هم نیازمند کمال اند. بنابراین هرگاه کسی را که پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.»

نقش «ولی» و «رهبر» در جامعه اسلامی

امام در اسلام و جامعه مسلمین مسئولیت زیادی دارد که در اینجا به سه مورد از آنها می‌پردازیم: وظیفه اول ولی، هدایت افکار و ارشاد مردم است. او مردم را با خدا و دین و معارف اسلامی آشنا می‌کند:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...» (نحل: ۱۲۵)

ای رسول خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو دعوت کن.

«ولایت داعی الهی است، منادی حق است، یعنی سخنان خدا را از زبان او می‌توان شنید، او زبان خداست چرا که سخن خدا به زبان او جاری می‌شود، دست او دست خداست:

«إِنَّ الدِّينَ يُعَاقِبُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...» (فتح: ۱۰)

ای رسول زمانی که (در حدیبیه) با تو بیعت کردند به حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بالای دست آنهاست.



وظیفه دوم ولی، حراست و حفظ دین از دستبردها است. قرآن می فرماید:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» (نساء: ۵۹)

چون در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول بازگردید.

از آنجایی که دین خود به خود فطرت های پاک و دست نخورده را جذب می کند و چون دینی حرکت آفرین است، دشمنان و صاحبان منافع نامشروع به مقابله با آن بر می خیزند و آن را به صورت یک خطر جدی تلقی می کنند و تا پای جان برای براندازی آن می ایستند، اینجاست که ضرورت یک قدرت پاسدار و نگهبان به روشنی احساس می شود تا پاسخگوی حملات نظامی، تبلیغاتی، فرهنگی و ... دشمنان باشد و این قدرت همان «ولی امر» است.

وظیفه سوم ولی، برپایی عدل در میان مردم است. به گونه ای که هیچ حقی از کسی پایمال نشود و هیچ کسی قدرت سلب حق دیگری را نداشته باشد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ...» (حدید: ۲۵)

ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و برایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.

وظیفه «ولی امر» آن است که عدالت را در جامعه برقرار کند، یعنی همان طور که در بیان حقایق دین و در دعوت مردم به حق نماینده خداست، به همین ترتیب در اجرای عدالت نیز نماینده خدا باشد.

ولایت فقیه و ضرورت تشکیل حکومت در زمان غیبت امام معصوم

هرجامعه ای برای حفظ نظم و وحدت کلمه و برقراری عدالت، نیاز به قانون و کسی دارد که آن را به طور عادلانه اجرا کند و این امر در زمان غیبت کبری نیز به طور کامل احساس می شود. چرا که جاودانگی دین مقدس اسلام از یک سو و ضرورت سرپرستی امت اسلام از سوی دیگر و پدید آمدن نیازمندی های نو که به طور خصوصی در متن آیین الهی نیامده، اما می شود از دل آن بر حسب زمان و مکان استخراج شود. از سوی دیگر ایجاب می کند

که برای تبیین ابعاد مختلف دین طبق مقتضیات زمان و حفظ جامعه اسلامی از متجاوزین و کید خائنین، سرپرستی معرفی شود تا اسلام و مسلمین را به طور شایسته رهبری کند (قربانی لاهیجی، ۱۳۷۷: ۱۹۱).

ضرورت نیاز انسان به وجود رهبر به عنوان مجری قانون و رهنمود دهنده به قدری بدیهی و مهم است که حتی وجود رهبر غیر عادل، بهتر از فقدان رهبر است، چنان که علی (ع) می فرماید:

«وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه: خطبه ۴۰)

مردم نیاز به رهبر دارند، خواه آن رهبر نیکوکار یا بدکار باشد.

در مورد ضرورت نیاز به رهبر، بین زمان حضور امامان معصوم و عصر غیبت آنها فرقی نیست، همان گونه که خداوند توسط پیامبرش با نصب حضرت علی (ع) حجت خود را به وسیله امام معصوم بر خلق تمام کرد، بر امام معصوم نیز که از طرف رسول خدا (ص) ولایت بر مؤمنین و مؤمنات دارد واجب است که در عصر غیبت خود شخص شایسته ای را برای اداره شئون و مصالح مردم تعیین کند و اجازه ندهد که مصالح آنها در معرض خطر، تباهی و نابودی قرار گیرد. روشن است که چنین فرد شایسته ای که جانشین امام معصوم شود و به جای او عهده دار رهبری امور دین و دنیای مردم شود، جز ولی و فقیه (مجتهد جامع الشرایط) نخواهد بود، چرا که دو خصلت آگاهی و عدالت او را نزدیک ترین شخص به شئون امام معصوم (ع) می کند و دیگران را راهی به این مقام نیست (محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۸: ۳۸).

فقیه کیست؟

ابن منظور می گوید:

«الْفَقْهُ الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ وَ الْفَهْمُ لَهُ وَ غَلَبَ عِلْمُ الدِّينِ لِسَيَادَتِهِ وَ شَرَفِهِ وَ فَضْلِهِ عَلَى سَائِرِ أَنْوَاعِ الْعِلْمِ ... رَجُلٌ فَقِيهٌ: عَالِمٌ وَ كُلُّ عَالِمٍ بِشَيْءٍ فَهُوَ فَقِيهٌ»

(ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵۲۲: ۱۳).

مقصود از «فقیه» در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است نه هر کس که





فقه خوانده باشد. فقیه جامع الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد: «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق»، «قدرت مدیریت و استعداد رهبری». یعنی از سویی باید صدر و ساقه اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر در تمام زمینه ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کند و از هیچ یک، تخطی و تخلف ننماید و نیز، استعداد و توانایی مدیریت و کشورداری و لوازم آن را واجد باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۳۷). بنابراین در «ولایت فقیه» فقاہت، شرط زعامت و رهبری است. بدین معنی که برای زعامت سیاسی، کسانی شایستگی دارند که علاوه بر صلاحیت های لازم دارای مقام فقاہت نیز باشند و از دیدگاه های اسلام درباره زعامت و سیاستمداری آگاهی کامل داشته باشند و این طبق رهنمودی است که در کلام علی (ع) آمده است:

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۳)

به درستی که سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) نیرومندترین آنان بر آن است و عالم ترین آنها به فرمان خدا در آن امر.

در این رهنمود امام علیه السلام دو توانایی مهم شرط شده است:

۱. توانایی سیاسی: یعنی که در ابعاد مختلف سیاست مداری توانمند باشد و دارای بینش والایی باشد.
۲. توانایی فقاہتی: یعنی از دیدگاه های شرع در امر زعامت و رهبری امت، آگاهی کامل داشته باشد.

توانایی نخست، یک شرط عقلانی است که در تمامی رهبران سیاسی جهان، عقلاً و عرفاً شرط است و اساسی ترین شرط شایستگی برای رهبری سیاسی را تشکیل می دهد.

توانایی فقهی نیز یک شرط کاملاً طبیعی است و یک مسئول سیاسی عالی رتبه در جامعه اسلامی باید از دیدگاه های اسلام در ابعاد مختلف سیاست گذاری با خبر باشد، زیرا بر جامعه ای حکومت می کند که اساساً اسلام بر آن حاکم است. حاکم سیاسی در اسلام باید مصالح و خواسته های مشروع ملت را رعایت کند که این مشروعیت را قانون و شرع مشخص می کند. لذا آگاهی از آن،



لازم و ضروری است.

اگرچه فقهت به عنوان یکی از دو شرط اساسی، در حکومت اسلامی مطرح شد، اما هرگز به عنوان «علت تامه» مطرح نبوده است تا «ولایت» لازمه جدایی ناپذیر فقهت بوده و در نتیجه هر فقیهی بالفعل دارای مقام ولایت باشد. لذا فقهت، صرفاً شرط ولایت است، نه آنکه زعامت لازمه فقهت باشد (معرفت، ۱۳۷۷: ۶۸).

ولایت مطلقه فقیه

ولایت یا مسئولیت مطلقه، اختصاص به برترین فقیه جامع الشرایط زمان دارد که در وهله اول اجتهاد مطلق دارد و همه ابعاد اسلام را به خوبی می شناسد و در وهله دوم از عدالت و امانتی درخور اداره جامعه اسلامی بهره مند است که او را از کج روی ها و هوامداری ها دور می کند و در وهله سوم، دارای شناخت دقیق زمان، درک شرایط جاری جامعه و هوش و استعداد سیاسی و قدرت مدیریت و شجاعت و تدبیر است و چنین فقیهی را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب مردم پس از فحص و جستجوی فراوان شناسایی کرده، به مردم معرفی می کنند و سپس، بر بقاء و دوام و اجتماع همه شرایط و اوصاف رهبری در شخص رهبر نظارت دارند و از این رو جای نگرانی نسبت به عدم کارایی و هوامداری و دیکتاتوری فقیه حاکم وجود ندارد.

از سوی دیگر، مقصود از ولایت مطلقه، ولایت مطلقه در اجرای احکام اسلام است، یعنی مطلقه فقیه و حاکم اسلامی ولایت محدود به حیطة اجراست، نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد. در مقام اجراء نیز مطلق به این معنا نیست که هرگونه میل داشت احکام را اجرا کند، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راه کارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان کرده اند، صورت گیرد.

بنابراین، ولایت مطلقه فقیه را می توان با سه امر ذیل بیان کرد:

۱. فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم (ع) است و



شرعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن به او برمی گردد و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت می یابد.

۲. اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، برعهده فقیه جامع الشرایط است که یا خود او با مباشرت آنها را انجام می دهد و یا با تسبیب، به افراد صلاحیت دار تفویض می کند.

۳. در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در موارد تزامم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم تر، به طور موقت تعطیل می کند. اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می باشد زیرا در تمام موارد تزامم، اهم بر مهم مقدم می باشد و این تشخیص علمی و تقدیم عملی، به عهده فقیه جامع شرایط رهبری است (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۵۱).

وظایف و شئون ولایت فقیه

فقیه جامع الشرایط، دارای چهار شأن دینی است که دو شأن علمی است و دو شأن دیگر آن عملی است. این چهار وظیفه عبارتند از: حفاظت، افتاء، قضاء، ولاء.

۱. **وظیفه حفاظت:** از آنجا که مهم ترین وظیفه امام معصوم (ع) تنزیه قرآن کریم از تحریف یا سوء برداشت و نیز تقدیس سنت معصومین (علیهم السلام) از گزند اخذ به متشابهات و اعمال سلیقه شخصی و حمل آن بر پیش فرض ها و پیش ساخته های ذهنی دیگران است، همین رسالت بزرگ در عصر غیبت بر عهده فقیه جامع الشرایط خواهد بود زیرا سرپرست نظام اسلامی، جامعه مسلمین را بر اساس معارف اعتقادی و احکام عملی کتاب و سنت معصومین اداره می کند و از این رو باید پیش از هر چیز به حفاظت و صیانت و دفاع از این دو وزنه وزین بپردازد.

۲. **وظیفه افتاء:** وظیفه فقیه در ساحت قدس مسائل علمی و احکام اسلامی، اجتهاد

مستمر با استمداد از منابع معتبر و اعتماد بر مبانی استوار و پذیرفته شده در اسلام و پرهیز از التقاط آنها با مبانی حقوق مکتب های غیر الهی و دوری از آمیختن براهین و احکام عقلی با نتایج قیاس و استحسان و مصالح مرسله و ... می باشد. وظیفه فقیه جامع الشرایط در زمینه افتاء، فقط کشف و به دست آوردن احکام اسلامی است، بدون آنکه هیچ گونه دخل و تصرفی در آن داشته باشد. زیرا اسلام به نصاب کمال نهایی آمده و منزله از آسیب نقص یا مبرای از گزند فزونی است و راهی برای نفوذ نسخ و تبدیل و تغییر و یا تخصیص و تقیید بیگانه در آن وجود ندارد.

۳. وظیفه قضاء: حاکم اسلامی عهده دار شأن قضاء رسول اکرم (ص) و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز هست. به این معنا که نخست با تلاش و کوشش متمادی و اجتهاد علمی مبانی و احکام قضاء اسلامی را از منابع اصیل آن به دست می آورد و سپس بر اساس همان علوم و احکام و بدون آنکه تصرفی از خود در آنها داشته باشد، به رفع تخصصات و اجرای احکام قضایی و صادر کردن فرامین لازم می پردازد. این وظیفه حاکم اسلامی، یعنی تنفیذ عملی احکام صادر شده برخلاف وظیفه سابق، مربوط به عمل و در محدوده اجرای احکام اسلام است.

۴. وظیفه ولاء: حاکم اسلامی پس از اجتهاد عمیق در متون و منابع دین و به دست آوردن احکام اسلام در همه ابعاد زندگی مسلمین، موظف به اجرای دقیق آنهاست. فقیه جامع الشرایط، در زمینه های مختلف اجتماعی، در امور فرهنگی نظیر تعلیم و تربیت و تنظیم نظام آموزشی صالح، در امور اقتصادی مانند منابع طبیعی، جنگل ها، معادن، دریاها و ... ، و در امور سیاسی داخلی و خارجی مانند روابط بین الملل، در زمینه های نظامی مانند دفاع در برابر مهاجمان و در سایر امور لازم، به تطبیق قوانین اسلامی و اجرای احکام ثابت الهی مبادرت می ورزد.

احکام اسلامی، برخی فردی است و برخی اجتماعی، برخی مربوط به مردم است و برخی مخصوص مجتهد و حاکم که در همه این موارد، ولی فقیه باید پس از شناخت دقیق حدود این احکام، وظیفه هر فرد یا گروهی را در جامعه صورت دهد و با اجرای احکام اسلام و رفع



تزام احکام و تقدیم «احکام اهم» بر «احکام مهم» هدایت هرچه بیشتر مسلمین و جامعه اسلامی را متحقق سازد (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۴۴).

نتیجه گیری

واژه «ولایت» و سایر مشتقاتش در معانی متعددی استعمال شده اند که این معانی متعدد در واقع تعبیر مختلف از یک معنای واحد می باشند، لذا واژه ولایت یک مشترک معنوی است و نه یک مشترک لفظی. «ولایت» مصطلحی است که در علوم عرفان، کلام و فقه کاربرد دارد. اما در بحث حکومت ولایی مراد از ولایت، ولایت کلامی است؛ زیرا مسئله ولایت در امتداد خط امامت و نبوت قرار دارد. ولایت از این قسم دارای مراتبی است که مرتبه کامله آن ولایت خداوند نسبت به بندگانش می باشد: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» مرتبه دیگر آن ولایت پیامبران و امامان نسبت به مؤمنان است: «أَمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» و مرتبه نازل آن ولایت فقیه عادل است: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاهِ حَدِيثِنَا» و مرتبه نازل تر آن، ولایت عدول مؤمنین است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن عربی، محی الدین. ۱۹۹۴م. الفتوحات المکیه. تحقیق عثمان یحیی. بیروت: بی نا.

ابن فارس، ابی الحسین. ۲۰۰۲م. مقابیس اللغة. تحقیق عبدالله محمد هارون. بی جا: اتحاد الکتاب العرب.

ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق. لسان العرب. بیروت: دارالصادر.

جعفر پیشه فرد، مصطفی. ۱۳۸۱ش. چالش های فکری نظریه ولایت فقیه. تهران: نشر سایه.

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۷۹ش. ولایت فقیه: ولایت، فقاقت و عدالت. قم: نشر اسراء.

الجهوری، اسماعیل بن حماد. ۱۹۹۰م. الصحاح. بیروت: دارالعلم للملایین.

حرانی، ابومحمد. ۱۳۸۲ش. تحف العقول عن آل الرسول. ترجمه صادق حسن زاده. قم: انتشارات آل علی.

- حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۹ق. تفصیل وسایل الشیعه. قم: مؤسسه آل البیت.
 راغب اصفهانی. ۱۴۱۲ق. مفردات الفاظ القرآن. بیروت: تحقیق صفوان عدنان داوودی.
 رجالی تهرانی، علیرضا. ۱۳۸۲ش. ولایت فقیه در عصر غیبت. قم: انتشارات نبوغ.
 طاهری خرم آبادی، سید حسن. ۱۳۷۹ش. ولایت فقیه و حاکمیت ملت. قم: انتشارات اسلامی.
 فخر رازی، محمد بن عمر. بی تا. التفسیر الکبیر. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
 قربانی لاهیجی، زین العابدین. ۱۳۷۷ش. حکومت اسلامی و ولایت فقیه. تهران: نشر سایه.
 کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۴۰۷ق. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 مجلسی، محمد باقر. ۱۹۸۳م. بحار الانوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.
 محمدی اشتیاردی، محمد. ۱۳۸۸ش. ولایت فقیه ستون خیمه انقلاب اسلامی. تهران: نشر مطهر.
 مرکز آموزش مدیریت دولتی دفتر امور نیروی انسانی (معاونت آموزش). ۱۳۶۹ش. حکومت اسلامی و ولایت
 فقیه. تهران: دانشگاه پیام نور.
 مطهری، مرتضی. ۱۳۶۹ش. ولاء ها و لایب ها. قم: صدرا.
 _____ ۱۳۷۰ش. امامت و رهبری. قم: صدرا.
 معرفت، محمد هادی. ۱۳۷۷ش. ولایت فقیه. قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
 موسوی خلخالی، سید محمد مهدی. ۱۳۶۱ش. حاکمیت در اسلام. تهران: آفاق.
 موسوی خمینی. روح الله. بی تا. حکومت اسلامی به انضمام جهاد اکبر. قم: انتشارات علمیه.



باسمه تعالی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت

فرم اشتراک مجلات

مشخصات:

اشخاص حقیقی	نام و نام خانوادگی:	نام پدر:	رتبه علمی:
اشخاص حقوقی	آخرین مدرک تحصیلی:	رشته:	گروه:
	دانشگاه:	دانشکده:	

نشانی:

استان:	شهرستان:
خیابان:	کوچه:
پلاک:	کد پستی:
تلفن:	پست الکترونیکی:

اشتراک سالانه (۴ شماره):

فصلنامه	تاریخ آغاز اشتراک	بهای اشتراک (با احتساب ۶۰۰۰۰ ریال هزینه پستی و بسته بندی)
<input type="checkbox"/> ادبیات تطبیقی (علمی پژوهشی)	سال ... فصل ...	۱۴۰۰۰۰ ریال
<input type="checkbox"/> التراث الادبی (علمی پژوهشی)	سال ... فصل ...	۱۴۰۰۰۰ ریال
<input type="checkbox"/> دین پژوهی و کتاب شناسی قرآنی (فدک) (علمی پژوهشی)	سال ... فصل ...	۱۲۰۰۰۰ ریال

مشخصات فیش واریزی:

شماره حساب: ۰۱۰۵۶۳۵۹۰۴۰۰۸ بانک ملی شعبه دانشگاه آزاد جیرفت	
کد بانک: ۸۲۵۸	شماره رسید بانکی:
مبلغ:	تاریخ:

تاریخ و امضا



فرم تعهد متقابل

فصلنامه دین پژوهی و کتاب‌شناسی قرآنی (فدک) واحد جیرفت و نویسنده مقاله

عنوان مقاله:

نویسنده اصلی:

نویسنده همکار:

نشانی محل کار نویسنده اصلی:

نشانی منزل نویسنده اصلی:

شماره تلفن ثابت:

شماره تلفن همراه:

شماره دورنگار:

نشانی پست الکترونیکی:

اینجانب ، نویسنده اصلی مقاله بالا متعهد می‌شوم این مقاله تاکنون در مجله یا سمینار داخلی یا خارجی دیگری ارائه نشده است و تا زمان تأیید نتیجه در هیئت تحریریه فصلنامه دین‌پژوهی و کتاب‌شناسی قرآنی (فدک) آن را به مجله دیگری ارائه نخواهم داد.

امضا

تاریخ

اینجانب سردبیر فصلنامه دین‌پژوهی و کتاب‌شناسی قرآنی (فدک) متعهد می‌شوم حداکثر ۲ ماه پس از دریافت مقاله، نتیجه بررسی آن را اعلام کنم. بدیهی است پس از گذشت این زمان، تعهد نویسنده منتفی است. چنانچه نویسنده محترم در مدت تعیین شده، مقاله را به نشریه یا سمینار دیگری ارائه دهد، مقاله ایشان از روند کاری فصلنامه خارج خواهد شد.

امضا

تاریخ

